

رازگشایی از ماجرای
صحنه سازی قتل
دختر جوان، خاطره
یکی از کارآگاهان
پلیس آگاهی
تهران است



عکس تزئینی است

راز قتل در ته سیگار

«وارد باغ که شدم شیب سیاهی را دیدم که از درخت آویزان شده بود. نزدیک که شدم، تازه فهمیدم شیخی در کار نیست و جنازه زنی است که به درخت آویزان شده است.» مرد باغدار در تماس با پلیس موضوع را اطلاع داد و ما با اعلام این خبر بلافاصله راهی باغ که خارج از شهر بود شدیم.

جسد زن ناشناس از درخت پایین آورده شد و تحقیقات را با سوال از مرد باغدار آغاز کردیم. مرد باغدار اطلاعاتی در اختیارمان قرار نداد.

در حال تحقیق از مرد باغدار بودم که یکی از ماموران به سمت آمد و برگه ای را در اختیارم قرار داد که در بررسی از جیب های زن جوان پیدا کرده بود. دست نوشته نشان از خودکشی داشت: «از این که شما را تنها می گذارم خیلی ناراحتم. اما هر چه فکر کردم نتوانستم از تصمیم جدی شما برای رد کردن خواستگارم سر در بیاورم. دلم می خواهد زودتر نزد برادر و مادرم بروم. خدا حافظ پدر! دخترت: شهلا.»

داخل نامه هیچ آدرس و نشانی نبود، اما همین دست نوشته سرخ اصلی ما بود.

در بررسی دقیق تر از محل کشف جسد ته سیگاری کشف شد، ته سیگاری که نه متعلق به مرد باغدار بود و نه دوست و فامیل او. این ته سیگار در ادامه بررسی ها کمک زیادی به ما کرد.

احتمال یک جنایت

موضوع دیگری که توجه مرا به خود جلب کرد طنابی بود که شهلا با آن حلق آویز شده بود. ضخامت طناب و طرز بسته شدن آن به شاخه درخت به صورتی بود که نشان می داد دستان ظریف یک زن نمی تواند طناب به این ضخامت را گره بزند و شاخه ای با آن فاصله از زمین آویزان کند. فاصله شاخه با درخت به قدری بود که این احتمال را مطرح می کرد که اگر کار شهلا باشد، قاعدتا باید از چهارپایه برای اجرای نقشه اش استفاده می کرد در صورتی که چهارپایه ای در محل پیدا نشد.

بررسی دقیق تری برگ های پای درخت محل حلق آویز شدن شهلا نیز نشان می داد که جسد روی زمین کشیده شده است. مدارک و شواهد را که کنار هم قرار دادیم فرضیه خودکشی رنگ باخت و به این نتیجه رسیدیم که تمام اینها صحنه سازی

قاتل است تا راز قتل بر ملا نشود.

در جست و جوی خانواده شهلا بودیم که مطلع شدیم مرد ۶۰ ساله ای به یکی از کلانتری ها مراجعه کرده و ناپدید شدن دخترش به نام شهلا را گزارش کرده است. راهی کلانتری شدیم و آنجا با پدر شهلا روبه رو شدم. پیرمردی که نگرانی و اضطراب را می شد از چشم ها و چهره رنگ پریده اش خواند.

هویت جسد حلق آویز

پیرمرد در تحقیقات گفت: «در ختم امروز صبح مثل همیشه از خانه خارج شد تا به محل کارش برود. از زمانی که همسر و پسر در تصادف جان شان را از دست دادند حال شهلا خیلی بد شد. با این حال مراعات من پیرمرد می کرد و بلافاصله پس از پایان کارش به خانه می آمد. اما امروز خبری از دخترم نشد. به محل کارش زنگ زدم که گفتند او به محل کارش نرفته است. دوست و آشنا هم سراغی از او نداشتند، به قدری نگران شدم که تصمیم گرفتم از پلیس برای پیدا کردن دخترم کمک بگیرم. از پیرمرد پرسیدم: دخترتان خواستگار داشت؟ او در جواب گفت: «از زمانی که همسر و پسر تصادف کرده اند شهلا خیلی گوشه گیر شده بود و با کسی در رابطه نبود. حتی قول داد با کسی ازدواج نمی کند، گرچه من با این موضوع مخالف بودم. تا این که مدتی قبل متوجه شدم پای جوانی به زندگی دخترم باز شده است پسری به نام پژمان، کارگری معمولی که در ساختمانی نیمه کاره مشغول کار بود.»

پیرمرد نفسی تازه کرد و ادامه داد: «یک روز که از خانه بیرون رفتم پژمان سر را هم را گرفت و از خودش و خانواده اش گفت و در نهایت از این که به دخترم دلباخته است اما دخترم با این ازدواج موافق نیست. او از من خواست با شهلا صحبت و او را راضی کنم که به خواستگاری پژمان پاسخ مثبت دهد. موضوع را که با شهلا در میان گذاشتم او مدعی شد هیچ علاقه ای به پژمان ندارد.

اعتراف به جنایت

با کشف این سرخ، سرخ پژمان رفتیم و یک هفته به صورت نامحسوس پژمان را زیر نظر گرفتیم و در نهایت زمانی که در

حال کشیدن سیگار بود، او را بازداشت کردیم.

پژمان ابتدا مدعی بود شهلا را نمی شناسد. اما در برابر مدارک و شواهدی که به دست آورده بودیم، لب به اعتراف گشود و گفت: «یکبار در عشق شکست خوردم و با خودم عهد کردم دور عشق و عاشقی را خط بکشم. اما از بد روزگار عاشق شهلا شدم.»

او ادامه داد: «ابتدا سعی کردم شهلا را فراموش کنم اما به او دلبسته بودم و زمانی که ماجرای عاشقی ام را برای او بیان کردم با عصبانیت به من پاسخ منفی داد و حرف هایی زد که من تحقیر شدم. من که از حرف های شهلا ناراحت شده بودم و از طرفی دل به او بسته بودم تصمیم گرفتم هر طور شده او را به دست بیاورم. اما جواب شهلا نه بود و تهدید کرد اگر یکبار دیگر مزاحم او یا پدرش شوم به پلیس خبر می دهد.»

قتل ناگهانی

مرد جوان گفت: «نمی دانستم با عشق شهلا چه کنم. کینه او به جانم افتاده بود. روز حادثه به محل کارم رفتم. از همکارانم کسی نیامده بود. داخل ساختمان بودم که شهلا از مقابل عبور کرد. سراغش رفتم. شروع به آسمان و ریسمان بافتن کرد و در نهایت او را راضی کردم برای صحبت به ساختمان نیمه کاره بیايد. زمانی که شهلا وارد ساختمان شد او را به داخل یکی از اتاق ها بردم و با تهدید چاقو از او خواستم با من ازدواج کند. اما شهلا با فریاد به من گفت که نمی خواهد ازدواج کند. عصبانی شده بودم، هر چه او بیشتر فریاد می زد من عصبانی تر می شدم. دستم را روی دهانش بردم، اما او دستم را گاز گرفت. نمی فهمیدم چه می کنم، ناخواسته او را بلند کردم و به زمین پرتاب کردم که سرش به دیوار برخورد کرد و این آخرین باری بود که صدایش را شنیدم. نمی دانستم چکار کنم ناخواسته عشقم را به قتل رسانده بودم و برای فرار از اعدام، نقشه خودکشی ساختگی را کشیدم.

متهم جوان شروع به گریستن کرد، او بیشتر از حکمی که در انتظارش بود از این که عشقش را کشته بود، نگران بود.



زمانی که شهلا وارد

ساختمان شد او را به

داخل یکی از اتاق ها

بردم و با تهدید چاقو

از او خواستم با من

ازدواج کند. اما شهلا با

فریاد به من گفت که

نمی خواهد ازدواج کند.

عصبانی شده بودم. او

را بلند کردم و به زمین

پرتاب کردم که سرش

به دیوار برخورد کرد و

این آخرین باری بود که

صدایش را شنیدم



وسایل دو دهنه انبار شامل: تیر آهن مصرفی در سازه های مختلف و انواع درب و پنجره آلومینیومی و آهنی، وسایل اداری، وسایل باشگاهی و یک عدد اتاق کمپرسی خاور و غیره به صورت مجموع و کلی به فروش می رسد.
تلفن: ۰۹۱۸۹۴۰۴۷۸۷

برگ انتقال صادره شرکت آتی ساز از نام آقای ناصر پیوندی به نام خانم پریش صفا مربوط به واحد شماره ۱۲۱۳۶ واقع در مجتمع مسکونی کوثر به نشانی: تهران، بلوار ارتش، ابتدای جاده لشگرک مجتمع کوثر مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو وانت سایپا ۱۵۱ مدل ۱۳۹۹ به رنگ سفید شماره انتظامی ایران ۱۳-۴۶۹-۳۷ شماره موتور M13/6476031 شماره شاسی NAS451100L4912313 به مالکیت جواد زارع اندلانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز وسند کمپانی خودرو دنا مدل ۱۳۹۹ به رنگ سفید شماره انتظامی ایران ۷۲۴۶۷ س ۵۹ شماره موتور 147H0503568 شماره شاسی NAAW21HU1LE262502 به نام حسین خداسی مارناتی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.